



﴿ عنوان مراسلات ﴾
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾
 طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تک نمره ﴾
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

﴿ عنوان مراسلات ﴾
 فتوحات سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
 که موافقت با مسالک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون [نمر] قبول نخواهد شد ،
 و چون آئونه از هر کس و از هر جا بگذرد تا گرفته میشود

نداشت .
 زیست قدیمات عبارت از تحمل يك زنجیر گران وزن عبودیت و
 آه های بی آرد در مقابل مالیات گراف دولت و تعدیات مالکین بود
 • و جواب مستدعیات ملت همیشه با گلوله ها داده میشد .
 مانند کوجه های بطرز نورخ که ۰۰۰ (رئیس محکمه بلز
 در اینجا نطق قائل را قطع می کنند) این ملت همه جا
 بی نجات می گشت ولی هیچ جا نمی یافت . گویا آسمان
 چشم از نوع انسان پوشیده بود . و ملائک رحمت نیز
 در زمین همدست اجحافات ظالمین شده بودند . مملکت
 منمور در ظلمت شیء دبحور بود که تنها صدا های ناله و افغان
 وجود ذیروح را در آن تصدیق مینمود ، بیگانه
 شماعی از اشعه خورشید حقیقت این شب مظلم را
 روشن کرد ، و آن شماع مجلس بمبوتان بود ، ملت
 خپلی محق بود که آن مجلس را به آن گرمی چسبیده و در
 آن پیشم کواکب هدایت و سکان نجات ببید ، ولی بگذر
 نایندگان مات را بیرون کردند ۰۰۰ (رئیس محکمه

اعلام

(۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد
 داخله و خارجه و کلادی محترم اداره اند .
 (۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار
 تخفیف داده میشود .

﴿ بقیه از نمره قبل ﴾
 اولین خپل دوما استقرار و برقراری بود ولی افسوس که منفصل
 شد !! دولت مهل بکار کردن بادوما و نپیرانی که دوما
 پیش نهاد کرده بود خاصه مسئله تحصیل اجباری زمین
 برای رعیت نداشت ، و گرنه در دول مشروطه دومائی
 آرم تر از دومائی اول ممکن نیست ، ولی هیچیک از
 اقدامات آرا دوات نپذیرفت ، درینصورت برای و کلا
 چه باقی میماند ؟ - فقط بایستی کلاه های خود را بر سر
 گذاشته بشهرهای خود عودت کنند ، قبول این ننگ
 هم بعد از آنهمه امبدواریهایی ملت بمبوتان خود امکان

میگوید بیرون نکرده مجلس منفصل شد (خیلی خوب منفصل شد ، ولی این انفصال در طباع ملت مثل رعد و برق مؤثر گردید ، هر کس از خود سؤال میکرد که « کی ؟ و چرا دو مارا منفصل کرد ؟ چرا وکلا را بیرون کرد ؟ بگذارید ده دومی دیگر را منفصل کنند ، حالا دیگر ملت خوب میدانند که وکلای خود را از میان چه اشخاص انتخاب کند ؛ آنها را باید از میان زندانیان و تبعید شدگان و از میان اشخاصی که به [سپهر] میسرستند انتخاب نماید ، ملت میدانند هر دومی که حافظ حقوق ملت باشد منفصل خواهد شد ؛ و آن دو ما منفصل نمیشود که نخواهد یک قدم کوچک هم در راه خدمت ملت بگذارد .

ما را اینجا نطلبیده اند برای اینکه چرا عقاید آشوب طلبانه داشته ایم ، بلکه برای آن خواسته اند که چرا در برابر دولت با این جرئت و جسارت مقابله نموده ایم ؛ بلی ما گفتیم که در موقع هجوم دولت بر حقوق اهالی ملت آلت دفاعی دارد و آن بستن در کیسه خود میباشد ، در هر حال برای ختم این گفتگوی اجباری خودم (رئیس محکمه میگوید کسی شما را مجبور نکرده) من گفتگوی خود را اجباری میدانم زیرا که شما نگذاشتید من مقاصد خودم را چنانکه باید ادا کنم ، این مبرهن است که شما با مجازات خواهید داد و ما هم از تحمل آن ناگزیریم ، ولی باید بشما بگویم که یک محکمه دیگری هم در عالم هست که اهمیت آن برای ما خیلی بیشتر از این محکمه میباشد ، و آن محکمه وجدان ملل متمدنه دنیاست که در همه جا محاکمه ما را کرده اند . در اروپای غربی مجامع عدیده برای اظهار همدردی ما تشکیل شد و عجب تر آنکه اعضا این مجامع از طبقات پستی که شما آت را با آتش و شمشیر تعاقب میکنند نبودند بلکه از طبقات نجیبان بشمار میآمدند ، در انگلیس نماینده دولت گفت « دو ما را کشتند ، زنده باد دو ما » بلی حکم محکم محکمه انسانیت با ماست . و فقط شما قادرید که با مجازات بدهید ، ولی همینکه ملت استه و مستعدتبات خود را عنوان کرد از آنها صرف نظر نخواهد نمود ، من بروشنی آفتاب می بینم و میگویم که جاره دولت همراهی بمات است و در صورت امتناع

بی هیچ تردید روزگار او را مجبور باین همراهی خواهد کرد .
 ﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ تجدید حیات ادبی ﴾

آگاهان قوم دانند که راههای سعادت و دلیل اخلاق ملل دنیا تنها ادبیات هر ملت است ، و بهترین مقیاسی که برای علو و انحطاط هر مملکت میتواند بدست آورد همان ترقی تنزل و ادبیات میباشد ، و مکان شعر در ادبیات نیز همان مکان سر از تن و روح از بدن است ، چه گذشته از قافیه و وزن که موجب سهولت حفظ هر مقصودی عالی و سرعت انتشار هر مطلبی مفید است ، همان مفقرات و مجوزات ضرورت و تنگی غالب با بسط مقصود بگستاخی گوینده برتاب می افزاید ، و آنچه را که سادگی اثر از تصریح آن آبی کند دقت و لطافت شعر باظهار آن مجویز میباشد .

و هر چند که شعر و شاعری در دوره های اخیر تاریخ ما قیاله تقاضا و اخذی سفته قوم شده باشد در باب خیرت مطلقند که همیشه علما و حکمای اولین طبقه ملل دنیا شعرای نخستین درجه هر مملکت بوده اند ، بلکه کمتر دانشمند و حکیمی بوده که قسمتی از عمر خود را صرف تفنن در این فن شریف نموده است .

علاوه بر خدمات شایان این قسمت ادبیات به علم اخلاق هر طائفه و ادامه و اشاعه معلومات دقیقه هر عصر فقط باز همین فن عالی بوده که گاهی از حدت و ثورت آتشیای عالم سوز خود سران و مستبدان کاسته و سلاطین مطلقه را به حد و حق خویش متبیه کرده است .

و راستی جز زبان شعر که را یارای آن بوده است که پادشاهان مطلق و مغرور اعصار قدیمه را مشافهته بمرک نهید نماید . و با اینهمه از مقام و منزلت خویش در نزد مخاطب نکاسته بلکه بیفزاید . و در همین مقام است که شیخ اجل فرماید

- ﴿ به نوبتند شهان اندرین سپنج سرای ﴾
- ﴿ کنونکه نوبت تست ایملک بعدل گرای ﴾
- ﴿ چه مایه بر سر این ملک بهروران بودند ﴾
- ﴿ چو دور عمر بسر شد در آمدند از بی ﴾
- ﴿ درم مجور ستانان و زر برینت ده ﴾
- ﴿ بنای خانه ککناستد و بلم قصر اندای ﴾

✽ بعاقبت خبر آید که سرد ظلم مرد ✽
 ✽ به سیم سوختگان زر نیکار کرده سرای ✽
 ✽ هر آنکست که به آزار خاق فرماید ✽
 ✽ عدوی مملکت است او به کشتش فرمای ✽
 ✽ بکله دل دشمن نشیند آن مفرور ✽
 ✽ که بشود سخن دشمنان دوست نمای ✽
 وین معنی نیز بر احدی پوشیده باشد که درین چهار پنج قرن اخیر تاریخ ما که ولسترها ، وسوها ، ویدروها ، شیلرها ، باکنها ، پوشکینها ، شاتورباها ، هوگوها و هزاران ادیب و شاعر دیگر عالم ادبیات ملل اروپا را نهایت غنی نموده ، و پایه نظم و اثر را در مجسم افکار دقیقه بشری و تصویر حقایق لطیفه وجود بجد نقاشی [رفائل] و حجاری [میکلائز] ترقی دادند ، ادبیات ما عموماً و شعرو شاعری خصوصاً در درجه وقوف بلکه تنزل بود ، و ادبای ما جز تقلید بی تصرف قدما و جابجا کردن الفاظ شعرای [کلاسیک] پیش بکاری نپرداختند .
 و این وقوف بانزول که بدون يك استثناء عمده در تمام مدت پنج قرن در ایران تمدد بود بصفای آئینه بهمان دلیل سابق خفتگی و افسردگی بلکه سرک ادبی و موت اخلاقی ملت را آشکار مینمود .
 فقط درین ده بیست سال آخری رقاع موحز و پر مغز مرحوم میرزا علی خان امین الدوله ، و رسائل محکم و مابه دار جناب پرنس ملکم خان ، و لولایح دلچسب و مفرح مرحوم ذکا ملک ، و پاره از قطعات جانگداز میرزا علی محمد خان پرورش بیک نهضت ادبی نثری زبان فارسی وعده میداد ، و می نمود که ادبیات ایران به نسبت بیداری اهالی مملکت رو بترقی و تغییر میرود و باصول ادبی عصر حاضر (اگر چه خیالی بطنی) نزدیک میشود .
 ولی من شعر بدون يك نقطه تغییر در همان بحرهای اوایه

خود سیر مینمود و سبکی تازه یا خیالی آزاد بهیچ نوع روی کار نمی آمد ، تا چند روز قبل که بر حسب اتفاق مساعد بتوسط یکی از دوستان سخنة اداره رسید و وصول متدنه الحیش نهضت منتظره را باعضای اداره زده داد و آن عبارات از قصیده ایست غرا که درین روز های نزدیک از طبع مقدس و قریحه اعلا و اقدس جناب مستطاب معظم بحریر اجل و دانشمندا کرم کشف الله و ملاذ الامة آقای حاج سید نصر الله و کبیل مجلس شورای ملی دامت برکاته العالیه سر زده و از قرار مذکور در محضر اعلی حضرت هایونی نیز بوسیله قرائت شده است .
 و ما حالا عین آنرا نیمناً در ذیل می نگاریم ، و عجاله کاری بمغایرت یکی دو شعر قصیده غرا بامسلك روز نامه نداریم . چه اینک اما در قصیده مزبور از از نقطه نظر ادبی می نگاریم ، و کار اختلافات شعب مسائل سیاسی واجتماعی و طرفداران مسالك مختلفه آن را بنمات آئینه صور و امیگذاریم .

و البته دانشمندان مملکت پس از قرائت قصیده خواهند دانست که قدرت این طبع قلم تا چه اندازه و پایه توسعه خیالات ادبی ناظم معظم آن بر چه حد است .
 و ما یقین داریم که اگر جناب معزی الهه فن شعر را بنا بر عادت اصحاب منافی شأن فقه و رتبه علم بشمارند با این قریحه سرشار ، و طبع بلند با اندکی صرف وقت باجبا ادبیات نظمی زبان فارسی قادر و بلکه با صلاح و تجدید آن نیز مقتدر میباشند .

چه همانطور که سابقاً گفتیم ، در این چند قرن اخیر معنی شعر و شاعری تقلید شعرای پیش ، و تقدیم و تأخیر خیالات بلکه الفاظ و عبارات آنها بوده و این اول دفعه ایست که شعرهای ما مسلك و طریقه ادارا تغییر داده و بنا جدیدی بر بنیان اصولی تازه نهاده است .

✽ هوالله تمالی شانه ✽

آن کوکی که نور بر افشاندی	ار هر دو روی توده غبارا	کز غم فسرده خاطر شبدا را	یارب چه بود مجلس شوری را
این نونهار را که بهر جا رست	افکنند سایه مؤمن و ترسارا	این پهن عرصه مملکت دارا را	چون شده که تیره کرد بدین زودی
سوزان شراروی ز هزاران سو	بگرفته هر ضعیف توانا را	افروخته است آتش غوغا را	از چیست تا بخرطه ایران در
مهداد وعده تا که کند آزاد	از بند غصه خاطر دانا را	دهقان ساختورده پدر ما را	روزی که این نهال فرو میبکشت
بعد از بدر چوشاه بخت آمد	تجدید کرد سنت امضا را	توشیح کرد صحت طغری را	بر سیرت پدر خلف رادش
از فر تارکش چو بسر بنهاد	رو تقی فرود افسر کبری را	بیدا نمود طاعت زیمبا را	از برج خسروی چو درخشان مهر

یمن مقدمش زبر اوبك
گفت از صمیم قلب هم حامی
سوگند یاد کرد و گواه آورد
چون گشت این سمر باشکفت آورد
گرچه سبک خواب گران جستند
بی مغز مردمی نهی از دانش
قومی دگر زنده روی در فکر
هم قوم دیگری ز قصور جهل
از زرق و افقال بسپجیدند
زیرنگه ای بی بی بکدیگر
دست خدا نخواست فرو ماند
داند خدا که غیر هوی در کا
دانا کسی بود که زبر خواند
عقل چه گفت گشت ز راه عقل
هر يك که هول تر بی دفع آن
بگراست نوزد ملکت جیم گر چند
ورنه رقیب شوخ به طراری
فرض است شاه را که ز سر خواند
پس از قیاس قاعده بر گیرد
تا خود چه مایه علم و هنر بوده است
این است آن دایم مبارک بی
دز کارها جو تیره شود خزم است
دارم امید تا که شه از فکرت
در بارگاه غر کبان جیف است
اینست آن بساط که خرگاهش
چون شد که دیو و غول بگستاخی
بیگانه اگر زدغا این گفت
لیکن چسود کر بی نفع خویش
تاریخ روزگار نشان داده است
باطل کند به نیروی یکتائی
تأمید کن چنانکه بپردازد
شاهای بی برنج سردی عمر

در رشك خواست چرخ معالرا
محکم اساس مجلس شوری را
بر عزم خویش خالق بکاتارا
در باربان جمله دنیا را
جستند نیک رتبه احبار را
در هم ففاده جنگ و مهادارا
کردند باوه رسم مدارا را
تا یافته حقیقت تقوی را
ترویج این شریعت غرارا
بر ریختند گم شده کالا را
از سحر کاهنان بد بیضارا
چیزی نبود علت ضوضا را
نشوخته این خطوط ماما را
امروز دید باید فردا را
باید کاشت همت والا را
بیگانه می سکالدا افضا را
بر باید آن نکار دلا را
تاریخ انقلاب اروپا را
با ملک خویش مشرق اقصی را
اندر نهادیک تن تنها را
زی راه رشد جمله بر ایا را
یک فلاح مرد شکلیا را
بر خواند این چکاه شوارا را
دادن مجال جاهل رسوا را
میخواست زبیا یوان جوزارا را
ره یافت تان رون زوایا را
مشو نوید پییده گویا را
بر دار میکشند مسیحارا را
انجام هر ضعیف و توانا را
افسون آن دو بادوی رعنارا
از لوٹ شرك بنده آبارا
زین پس بیاش عیش مهنارا

پس مآدهد بیاد جدیدی چند
این است آن بنا که کبیل آید
زین عزم خسروی و همایون عهد
گفتند زندکان که فراز آمد
لیکن چه مایه بود بدید آید
قومی بنام حب وطن هر سو
استاده اند ما که بر آشوبند
گفتند کاین اساس مساعد نیست
افسانها دراز بر آوردند
قوم لجوج اگر چه بکا و بدند
گوساله را بنمبر دین کردند
شفت زدند و هیچ ندانستند
از پیش دید مردم دانا باز
سز چیده ام من از ره رای و دین
مرد غبور هیچ نیارد دید
مردانه بایدار اگر ت سودا
مردان درین مقام ز کف دادند
زان پیش تر که تیره تر آید کار
دیر آمدند گرچه ولیکن زود
بر راست رفت و بر اثرش رفتند
کم نیست شهریار ز [میکادو]
امروز خسته سخت به نگاه است
پس راند از حریم به شباری
این است آن بنا که ز نقد پیش
آن خرگهی که محرم خاصانش
افتاده را امید دشمن نیست
گر ملک را عقیم نگفتندی
ویژه که با سپاست امروزی
بایدگان اگر ملک آید راست
یارب تو یار باش و به پیری بر
اورا ز حادثات پناهی ده
جاوید با سعادت و فیروزی

از هم گشود لعل شکر خارا
احبابی ملک و ملت میضارا
پر کرد چو گنبد مینا و
روز حبه امت موتی را
بیدار مردمان چهارا را
گشترده اند دام تقاصا را
بر مالکان چیره رعایا را
شرع قویم سپید بطحارا
در پردهای طرفه تماشا را
تارد کنند حجت موسی را
تا بر کشد بشبهه آوارا
تا چیش نقش خانه اعدا را
آن سهمناک خطب مفاجرا
این گونه گون فساد و بیدارا
دردست غیر منزل و ماوی را
اندر سراسر است وصلت عنذارا
سود است یازین سر و سودارا
چو بد طریق روشن و پیدارا
نائل شدند غایت قصوی را
قومی نرفته جز ره تکبارا
گر بسپرد طریق تماشا را
تا نشمری بسهل مداوارا
دیوان جهلمند سبکاری را
نشو یر داده دبر و کلیمارا
بنداشق فرشته و حورارا
کاید پناه مانده در وارا
بودی امید روی مواخارا
بر ربو هشته اند تماشا را
یکجا بکار گیرد اعضارا
این برد بار خسرو بر تارا
کاید پناه بنده و مولی را
خرم سپار عمر درازارا

تظلم اهالی قوجان

نواب رکن الدوله به محض ورود بمتر فرمانفرمایی
خویش مملکت خراسان را در بین پسر و برادران خود تقسیم

کردند: یعنی هر کدام را پادشاه مستقل يك ولايت قرار دادند
و ما بیچارگان در سهم فرزید ارجندش حشمة السلطان واقع
شدیم: و این طفل نابالغ هم از وقتیکه وارد قوجان شد با سپاه

چینی بجان ما یکمشت سواره‌های پریشان روزگار افتاده هرروز
 بیک طور باذیت و آزار ما اقدام کرده ! مثلاً قرار داده است
 بموض بره که ایلات و دهاتیها برای حکومت می آردند
 یکی يك تومان نقد بدهند ! و انجمنی را که بعد از
 فروختن دخترهای خود از ناچاری بان دلخوش بودیم
 حکم کرد بهم زدند و از اول محرم بسته شد ! و بمعاونت
 علی اصغر قزوینی که وزیر اوست [جعفر آباد] را که
 در چهار فرسخی شهر واقع است تصرف کرده و مردم
 فلکزده آنجا از ضرب چوب متواری و پراکنده به
 خراسان شدند !! و ابتدا هم کسی در مقام سؤال و
 جواب بر نیامد !! و کپلی هم که در مجلس شورای ملی
 داریم دو سال است يك کلمه حرف در صلاح و صرفه ما
 نزده ! در جریده خورشید هم که شرح حال خود
 را بیان نمودیم آری بخشید ! از میان هیئت وکلای
 ملت و اولیای دولت نیز تا بحال یکسفر نگفته است که
 يك سر حدی مثل قوچان حاکم کیست !

آیا بیجه غیر مکلف لیسقت حکومت نمودن را دارد !!؟
 آیا طفل بدین سن میتواند حکمران يك همچو سر حدی
 باشد !!؟

اگر بزودی وکلای عظام و وزرای کرام رفع شر
 اورا از ما شنایند یا او را ۰۰۰ مینمایم ، یا باهل و اعبال
 بخاک خارجه هجرت خواهیم کرد .

(ادب العلماء ، تقی ، عبدالحسین الموسوی ،
 عبدالغفور الموسوی)

✽ رحمت بگفن دزد اول ✽

در قدیم الایام دزدی ضعیف النفس کفن اموات را
 میدزدید مسلمانان از کار او متنفر بوده بوی نفرین
 میکردند تا اینکه آه خسته دلان اتر کرده آن نابکار
 بجزای اعمال خود رسیده و همه خوشحال شدند که
 مردکانشان در قبور آسوده خواهند خفت ، چندی
 نگذشت که دزد دیگری پیدا شد که هم کفن مردکان را
 میبرد و هم جویی به ۰۰۰ میت میسپوخت تا چار
 مردم گفتند : رحمت بگفن دزد اول ، صدق این
 ضرب المثل گذارش ایرانیان ساکن بصره است که متجاوز
 از پنج سال از کثرت فشار جور و تعدی میرزا تقی خان

کار پرداز معذب و متظلم بوده و آنچه از مقامات عالیه
 داد خواهی و دفع اورا خواسته بواسطه خویشی و بستگی
 با برنس ارفع له بی اثر ماند ! فریاد واستغاثه آنان بجانانی
 نرسید تا آنکه مجلس مقدس شورای ملی و انجمن های محترم
 تأسیس یافت و از تمام مملکت آزاده مردان حمایت مظلومین و
 رفع ظلم و دفع ستمکاران را مصمم شده لهذا جمعی به
 شکایات متوالیه سفارت اسلامبول را مجبور بغزل میرزا
 تقی خان نمودند ، بواسطه اهدواری از بعضی وکلای
 عظام دارالشورای ملی و بر حسب وعده وزارت امور
 خارجه که قول صریح بفرستادن مأمور درستکار ملت خواه
 با مواجب مکفی داده بود عموم ایرانیان را مسرت و تشکر
 رویداد تا اینکه میرزا ابوالقاسم کار پرداز حالیه وارد شد
 و چندی نگذشت که بطوری گوهر خود را بروز داد
 که بیچارگان حسرت زمان میرزا تقی خان را میخورند و
 رحمت بگفن دزد اول میفرستند ! و همگان از بد رفتاری
 و ناسازگاری و فرط طمع وی آزرده خاطر و بستوه اند
 !! او نیز از ارتکاب هر گونه تعدی بیم و پروائی ندارد
 محض آگاهی استنای محترم ملت و اولیای کرام دولت
 بعضی اجحافات او را ذیلاً می‌نکارد که بدانند در دوره
 مشروطیت با ایرانیان بیچاره بیگس چه میگردد و گرفتار
 چه اشخاص متعددی هستند .

(۱) بموجب نظامنامه تذکره زوار بکفران است ولی او
 ۲۵ قران میگیرد ! در مقام مبالغه میشنیدیم که میگفتند
 [يك لادولا] اما يك لایست پنج لاشنیده نشده بود
 !! با اینحال باز میشود به [متوکل خلیفه عباسی] بد
 گفت !!؟

(۲) در موسم خرما که فقرا و ضعیفای بنادر ایران بعات
 معمولی سنوات سابقه برای مزدوری و فعلکی بصره
 آمدند از هر نفری دو تومان و سه تومان بایم تذکره گرفت
 و به هیچیک از آنان هم تذکره نداد !! این وجوه را
 معلوم نیست بجه قانون دریافت کرد ، تذکره مخصوص
 اشخاص مقیم است نه فقرا و مساکینکه بکمال بد بختی و
 ذلت بروزی بکفران مزدورند و پیش از یکی دو ماه که
 موقع کار است توقف نمیکنند !!

(۳) ضبط ترکه و اموال اموات ایرانی که يك چندی
 متروک بود تجدید یافته و هر کس از بینه دولت عاقله ببرد

ایم ز اینکه بیکس بوده یا وارث داشته باشد دارائی او را
 تصرف کرده و حقوق اراکل و ایام را غضب مینماید !
 چندی قبل حاج عباس نام کفشی دوز که بضاعتش از حرفش
 معلوم است فوت شد بمای بدوز جهت از ورثه او گرفت !
 سید رضا نام اصفهانی هم که در گذشت از نقد و جنس آنچه
 داشت معادله کرد ! حاج کاظم بهال نیز که در همین اوقات
 ارتحال کرد فوراً دکان او را مهر نموده و خیال تصرف
 متروکاتش را دارد و بجناب . . . آقا سید محمد شبر که از
 علمای اعلام و وصی متوفای هستند توهین و تهنید نموده و
 گفته معظم الله به را باید نفی بلد نمایم زیرا که علماء حق
 دخالت در متروکات مرگادن ایرانی را ندارند چرا که این
 مداخل مخصوص و متعلق بکار پرداز است ! و مأمورین
 وزارت خارجه وارث حقیقی ایرانیان و مالک اموال اراکل
 و ایام و عجزه اند !

امروز در جنگلهای وسط [افریقا] و در میان وحشپان
 آدم خوار هم ضبط متروکات اموات متداول نیست ! و
 این بدعت شوم را هیچ خونخوار بدوی هم توجیه نمینماید
 ! دویین مدت که مشروطیت در وطن ما ظاهر شده هنوز
 مأمورین خارجه ما مسلك جبرانه مستبده خود را تغییر
 نداده ! و مثل سوابق ایام هر معمولی را جایز دانسته
 کیف مایته اموال و اعراض ایرانی را تصرف میکنند
 ! ! خاصه در بلاد ترك (عثمانی) که عده طاع الطریق
 باشم [فونسل] و [کابرداز] مانند دزد های شوارع و طروق
 بلاد غیر متمدن مردم مسافر و مجاور را میچاپند !
 مقحوم که دولت عابه دو بصره قونسل برای چینه
 مفرسند ، امور سپاسی و نجارتیکه مثل سایر دول در
 اینجا ندارد ؟ ! ! اگر مقصود حفظ حقوق و سرپرستی
 نیمه استه و واجب درستی بجهت مأمورین نمایند تا آسپاهانه
 برای چپاول و یتمای مال بچسارگان نداشته باشند و او را
 مسئول قرار بدهند که مثل کرک گرسنه بجان مردم بیفتند
 و باقام مختلفه کیسه و جیب ملت را خالی ننکرده و دولت
 و ملت را پیشرف نماند .

از وزارت خارجه سؤال میکنم آیا وجود بکنفر
 مأمور در بصره بجهت دولت ایران لازم است یا نه ؟
 اگر باید کار پرداز داشته باشد برای او واجب مکفی قرار بدهید
 و مواظب اعمال و کردار او بشید که مثل سایر قریبرهای

اجانب بتصرف و تقوی که وظایف دولت خواهی و ملت پروری است
 رفتار کنند ؛ اگر هم لزومی ندارد کسی را به اینجا فرستند و
 بگذارید این گوسفندان بیصاحب را فقط دولت ترك به
 تنهایی بدرد ! ! و الا بکنفر گرسنه را فرستادن و سلب
 راحت از بکشت بدبخت کردن و آنان را در بین دو فشار
 سخت شدید گذاشتن از آئین و عقل و وجدان هر منصف
 ، هر نوع خواه ؛ هر صاحب حس و هر ملت پرست
 دور است ، تا کی باید مأمورین وزارت خارجه بطریقه
 دوره جاهل و عهد بدویت با نیمه ایران سلوک کنند
 ؟ ! تا کی باید ایرانیان در داخله و خارجه ذلیل و
 مظلوم رؤسا بوده و صاحب حقوق خود نیابند ؟ !
 تا کی باید در آرزوی عدل و داد باشیم ؟ ! تا کی مارا
 باین بدبختی و مسکنت میخواستند ؟ ! تا کی باید مارا
 از شرف آزادی و انسانیت محروم بدارید ؟ ! هر چه
 کردید و مارا باین روز سباه نشانیدید . بی است بیشتر
 ازین تاب و تأمل برای ما بقی نمانده ! پس مشروطیت
 چیست ؟ ! [کنستی نوسبون] کدام است که هنوز
 در ادارات دولتی سرایت نکرده ؟ ! داخله و خارجه که
 تغییر وضعی نشده همان آتش است و همان کابله !

باری از مقصود خارج نشویم تا بجان آنچه این کار
 پرداز تشکی و نظم شده اثری ظاهر نشده و نتیجه نه
 بخشیده هر طور است ای مسلمانان ، ای هموطنان ، ای
 مشروط خواهان ، ای صاحبان رحم و مروت رفع شر
 این شخص را از ما مقیمین بصره بنهائید والا اگر اهمل
 در عزل او شود ناچار بوسایل دیگر متشبث خواهیم شد
 که منجر بوهن و بدنامی دولت است .

این نکته هم نکته نماند ، باید دانست که مردم مثل
 سابق زیر بار تعدی نمیروند و تحمل تا ملائمت را نمیکند
 چرا که بی حقوق خود برده و چشم بگوششان بلز شده
 است .

چرند پرنده

نقبه سال نامه

و هم درین سال جناب عالم بما فی السموات و مافی الارض و
 ما بینهما و ماتحت الثری یعنی آقا سید ابوطالب زنجانی که

(شماره)
 چند
 بود
 بازی
 فو
 را
 بشری
 مملکت
 پسر
 بدست
 گل
 و
 و
 و
 صدر
 پسر
 سید
 شیراز
 با
 تو
 در
 ترک
 همقطا
 گاه
 اعنی
 به
 الا
 کمال
 بز
 وقتی
 آ
 دفعه
 هم

چند دفعه در زمانهای پیش شیخ فضل الله را تکذیب کرده بود دو باره بصحت عقاید شیخ متقدم شده و در لوطی بازی توپخانه بحکم [هذا ما افقی به المتی و کل ما افقی به المتی فهو حکم الله فی حق] درست مثل مبهمونهای هند تقلید شیخ را بیرون آورد .

و هم درین سال بموجب قانون اساسی تمام حقوق بشری و امنیت جانی و مالی و مسکن و شرف همه سکنة مملکت داده شده درویشت و بدست نفر در آذربایجان بدست پسر رحیم خان [چلبیانلو] و دو آتقدردر [گرگانه رود] بدست ارفع السلطنة طالش ، و دوازده نفر در کرمان بدست گل سر سبد ایل جلبل قاجار جوان هجده ساله فرمانفرما ، و چند نفری از قبیل حاجی محمد تقی مازار و برادرش و سپید رضای داروغه در نزد تجریک مشیر الممالک و صدرالعماد ، و ده پانزده نفر در کرمانشاه بدست اعظم الدوله پسر ظهیر الملک ، و دویست سپید نفر از ایل قشقائی و سپید و مجتهد و غیره بدست پسرهای خالد آسپهان قوام شیرازی ، و پانزده نفر در تبریز باعجاز آقا میرهاشم آقا بالنگد شتر قربانی ، و عنایت با چند نفر دیگر در غزوه توپخانه بدست مجاهدین فی سبیل الحقیق ، و هفده نفر در عروسی بلیس تکبته دولت ، و دوازده نفر در روز ترکیدن [شرا پتل] قورخانه بدست غلامهای (نوکر چه بدر ، همقطار قنبر ، ابوالفتح و ابن الظفر ، عزاداری ریای قبله کاهوم ایمام حسین (ع) و نور چشمی علی اکبر ، اعنی صاحب القلبیج و مالک التمسک ، مولانا القلدور امیر بهادر جنگ) باجل خدائی مردند ، [الله یتوفی الافسس حین موتها]

و هم در این سال بالونهای جنگی در اروپا تقریباً بمقد کال رسیده [درسن لوتی] جائزه خاطر برای مسابقه

قرار داده بالون [بوماری] آلمانی [۸۸۰] مهبل در [۴۰] ساعت پیوده جائزه را برد ، و یکشب در انجمن فقرا جناب خروسعلی شاه یکدفعه میخود میخودی سرش گپیج خورده جلو چشمش را دود سپاهی گرفته و کم کم هازدود تمام عرصه وجودش را فرا گرفت ، نقل هواو حقت دود رفته رفته از زمین بلندش کرده مانند مرغی سبک روح بطرف آسمان صعود نمود ، همینکه از کره هوا و آب بالا رفته بکره نار رسید گفت چه ضرر دارد که مانا اینجا که آمده ایم یک سری هم باسماها زده باشیم اینرا گفت و از پیر همت طلبیده در یک طرفه العین از آسمانها گذشته وارد بهشت شده درینوقت دید که چشمه آب سافی از زیر پاهایش روان است ، دست برد که یک کف از آب برداشته حرارت دل را بنشانند که یکدفعه رفتهش طاوسعلی فریاد زده بی ادب چه میکنی مگر جابرت قحط شده که خاتقاه را ، ، ، ، بیچاره چشمش را باز کرده دید کار خراب است یعنی مثلا عرق از پاچه های شلوارش مثل دو لوله آفتاب جاری است . فوراً خودش را جمع کرده گفت فقیر عجب سیری پیش آمده بود . گفت درویش این چه جور سیر است ؟ گفت همانجور که شمس کتابهای مولانا را به آب ریخت و یک ورقش تر نشد . و از بول شیخ نجم الدین در بلخ مرید مردود در خوزستان غرق گردید .

و هم در این سال آزادی اجتماعات از مجلس شوری گذشته و بصره هایونی رسیده انجمن اعضا گمرک از کیسه پاره باژیکی ها و جناب منتظر الفخاره مستشار السلطان و غیره سالی یکصد هزار تومان از محل جرایم در آورده بر عائدات دولت و ملت افزودند . (اما هر چه فکر میکنم نمفهم جناب موتمن الملک رئیس گمرکات هنوز چرا از لفظ انجمن انقده بدشان می آید ؟ بوی برویم سر مطلب

قندرون

همه کن اینرا میدانند که میان ما زن را باسم خودش صدا کردن عیب است ، نه همچو عیب کوچک ، خبلی هم عیب بزرگ ، واقعا هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد ؟ تا زن اولاد ندارد آدم میگوید : اهوئی ! ! ! وقتی هم بچه دار شد اسم بچش را صدا میکنند مثلا : ابول ، فاطمی ، ابو ، رقی ، و غیره . زنهم میگوید : هان ! آوقت آدم حرفش را میزند ، تمام شد و رفت ، وگرنه زن را باسم صدا کردن محض غلط است .

در ماه قربان سال گذشته یک همچو شب جمعه حاجی ملا عباس بعد از چندین شب نزدیک ظهر آمد خانه ، از دم دو دفعه سرفه کرده یک دفعه یا الله گفته صدا زد صادق ! زنش شنگ انداز از پای کاک [وسه] دویدطر فدانان ، زنهای همسایه ها هم که دو تا شان یک تایی شلخته توی حیاط وسه میکشیدند و یکی دیگر هم توی آفتاب رو سرش را شانه میکرد

و هم در این سال اگر هموطنان باور کنند [دکتر
زرز بو] در آنزونی ماشینی اختراع کرد که بتوسط آن جبات
اشخاص غریق و سرمازده و مسمومین را بر میگردداند
یعنی کسانی را که بوساطت مزبور مرده اند دوباره زنده
می کند و در کاشان زن همسایه دست راست از روی پشت
بام داد زد :

نه نه حسنی ؟ نه حسن جواب داد چیه - گفت عمو
حوسای چه طونه ؟ گفت خاگ تو سرم کزن تمونه .
گفت چه طو تمونه ؟ - گفت . دندوناش کلوچه .
چشاش به طاقه . گفت به قده تربت تو حلقش کن .
گفت میگم تمونه . گفت نگو . نگو !! مگه جو
دست من و ثوه ؟ جو دست حسین مظلومه .

اعلان

تأثر خدعه و عشق از نالیفات [شیلر] آلمانی که غالب
السنه نقل شده و از غایت اهمیت مؤلف شهیر فرانسه
[آلکساندر دو ما] بترجمه آن پرداخته است اینک جناب
ادیب کامل میرزا یوسف خان اعتصام الملک مترجم [نوره
الهند] و [زریب نسوان] و مؤلف [فلائد لادب فی شرح
اطوق الذهب] و بسی مؤلفات فائمه دیگر با عبارتی
شیرین و ادائی بلوغ و دلنشین بنقل آن از فرانسه بفارسی قیام
فرموده ؛ و راسق قلمی بروانی قلم ادیب معظم باید تا
دقایق و رموز نالیفات شیلر را در فارسی روشن نماید
البته هموطنان دانشمند ما میدانند که تأثر آینه
عجب نمای هر قوم و مصحح اخلاق و معذب عادات هر
ملت است خاصه و قتی که نویسنده بقدرت شیلر بتالیف آن

اقدام نماید و ایسی مانند اعتصام الملک مقاصد عالیه آنرا
بجارات فارسی بیارابد .
در هر حال ترجمه مزبوره اینک با قطعی خوش و
حروفی نیککش در مطبعه فاروس بطبع رسیده و با آنکه
تخمیناً قریب بیست و یک [فرم است] به پنج هزار دینار در
اداره صور اسرافیل و کتابخانه تربیت و در خود مطبعه
فاروس بفروش میرسد ، هواخواهان ادب بمحل های مزبوره
رجوع فرمایند .

اعلان

- کتاب ذیل که بتازگی بطبع رسیده در نقاط مختلفه که ذکر
میشود برای فروش موجود است
- ۱) دبستان مازدیسنی مطبوعه بمبئی (در عقاید مذهبی
زردشتیان) سرای حاجب الدوله تیجه پارسپان حجره آقا
مهربان جمشید خرم شامی یزدی ، شش قران .
- ۲) فرامرنامه منظوم مطبوعه بمبئی (افسانه) ایضاً
یکتومان .
- ۳) بهمن نامه منظوم مطبوعه بمبئی (افسانه) ایضاً
یکتومان .
- ۴) دروس الاشبأ حروفی مصور مطبوعه طهران (ترجمه
از فرانسه مقدمه علوم طبیعی) خپایان شمس العماره
کتابخانه مصور ۳ قران و نیم .
- ۵) تربیت البنیت حروفی مصور (ترجمه وظایف خانه
داری و امور تربیته دختران و نسوان) ایضاً ۶ قران .

اعلان

در مطبعه پارسپان انواع کاغذهای عالی بفرمهای مختلفه
وارد شده و بقیمت مناسب بفروش میرسد . طالبین
رجوع فرمایند

دویدند نوی اطوقهاشان ، سنهایی از آنها در جنبه که حاجی والا عبس وارد حیاط شده بودیاش بهم پیچیده دمر افتاد زمین .
و [باش] که در نشست و برخاست (چنانکه همه مسلمانها دیده اند) بزور بشلبته کوتاش لب بلب میرسید تا نزدیکیهای
حجامتش بلا رفته داد زد : « وای ! خاگ بسرم کنن ، مردیکه نا محرم همه جامو دید ، وای الهی روم سبا شه ،
الهی بیرم !!! » و بسرعتی مرچه تمامتر بلند شده صورتش راست و سخت با گوشه چارقدش گرفته چپید نوی اطاق
در حالتیکه زن حاجی غش غش میخندید و میگفت : « عیب نداره رقبه ، حاجی هم برادر دنیا و آخرت تو است »
حاجی ملاعباس دو تانای را که روی بازوی راستش انداخته و بایک تکه لواارده که نوی کاغذ آبی دست چپش گرفته بود
بضمینه دده هر دو وارد اطاق شدند ، در حالتیکه چشمهای حاجی ملاعباس هنوز مطوف اطراف رقبه بود .

مطبعه « یوسپیل » طهران